

دو رساله از حسن بن عبدالرحیم مراغی (۱۳۰۰ ق)

به کوشش: سید مجتبی میردامادی،^۱ علی قنبریان،^۲ مرتضی نگاری^۳

مقدمه

زندگینامه نویسنده

حکیم مولی حسن بن عبدالرحیم مراغی، متکلم، عارف و فقیه، از مفاخر آذربایجان در سده سیزدهم هجری (۱۳۰۰ ق) به شمار می رود. ایشان در خانواده ای اهل علم دیده به جهان گشود. والدش عبدالرحیم مراغی، شیخ الاسلام مراغه بود. مرحوم آغا بزرگ در طبقات می نویسد:

«الشیخ عبدالرحیم شیخ الاسلام من اعظام العلماء فی عصره، کان شیخ الاسلام فی مراغة و كانت له فیها مكانة سامية و مرجعية كبيرة توفی حدود سنة ۱۲۶۰ ق»^۴

از تألیفات این فقیه فرزانه، سه عنوان را اطلاع داریم: رساله جهادیه (عربی)، رساله

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه تهران. تلفن: ۰۹۱۲۸۵۱۹۹۸۵ (نویسنده مسؤول)

۲. دانشجوی دکتری مبانی نظری اسلام دانشگاه تهران.

۳. طلبه حوزه علمیه شیخ عبدالحسین تهرانی.

۴. محمد حسن آقا بزرگ تهرانی، الکرام البررة ۲ / ۷۲۵.

الجهادیه المسماة بالمحمدية، حاشیه بر حاشیه ملا عبداللہ یزدی.^۱

حسن بن عبدالرحیم، تحصیلات مقدّماتی رانزد پدر و سایر علمای مراغه فراگرفت و برای تکمیل تحصیلات خویش عازم تهران و سپس نجف اشرف گردید. پس از طی دوره های فقه، اصول و حکمت به زادگاهش برگشت و به تألیف و تدریس پرداخت. متأسفانه منابع موجود اطلاعی در رابطه با اساتید و نحوه تحصیل وی ارائه نداده اند. آقای طیار مراغی در این رابطه می نویسد:

«از یکی از علمای مراغه، که خاطرات زیادی از دانشمندان شهر در سینه داشت، شنیدم که وی معاصر و دوست آیت الله سید محمد حسن شیرازی، رهبر نهضت تنباکو بود. چنان که مرحوم مجدد شیرازی در دیداری که با وی داشت ضمن اظهار تأسف از دوری حکیم مراغه ای از حوزه نجف فرموده بود: آقا میرزا حسن تحت الشعاع دیگران قرار گرفت و حقش ضایع گردید».^۲

مجتهد مراغی از معاصران شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود و در ردّ آراء و نظرات آنان، سه رساله نگاشت.

در نیمه دوم سده سیزدهم هجری حکیم دانشور و فیلسوف نامور مولانا حسن مراغی مشهور به مجتهد مراغی از فلاسفه و عرفای صاحب ذوق آذربایجان، مسجدی در کنار مسجد شیخ بابا بنا نهاد که به نام او یعنی مسجد آقا حسن معروف شد، همچنین مدرسه ای کوچک در کنار مسجد برپا نمود که به جهت شهرت بیشتر مسجد شیخ بابا، به مدرسه شیخ بابا معروف گشت.

حکیم مولی حسن مراغی در ۱۲ جمادی الاوّل ۱۳۰۰ هجری بدرود حیات گفت و در شبستان مسجد شیخ بابا به خاک سپرده شد. با وفات وی چراغ فروزان مدرسه اش نیز در طلیعه سده چهاردهم هجری به خاموشی گرایید.^۳



۱. محمود طیار مراغی، میراث اسلامی ایران، ج ۶، ص ۶۵۴.

۲. همان.

۳. <http://www.aftabir.com>.



تصحیح حاضر

در مقاله حاضر دو رساله از رسائل مرحوم حسن بن عبدالرحیم مراغی انتخاب و تصحیح گردیده است. در بررسی های انجام شده از طریق فهرست ها و منابع کتابشناسی و سایت ها مانند کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به این نتیجه رسیدیم که دو رساله مزبور تصحیح و چاپ نشده اند.

رساله اول با عنوان «شرح حدیث کمیل عن الحقیقة» تک نسخه بوده و نسخه منحصر آن در کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی به مشخصه ۲ برگ / حدیث / تاریخ تحریر ۱۲۵۹ / کاتب: مؤلف / به شماره: ۳۴۱۷۰ / ض ۱ موجود بود^۱ که تصویر آن تهیه گردید.

رساله دوم با عنوان «مشکوٰة الحکمة و مصباح البیان فی معرفة الحجة التاطق فی کل زمان» در سه کتابخانه موجود بود که هر سه تهیه شد.

سه نسخه عبارتند از:

الف) گلپایگانی / ۱۳ برگ / در مورد نبوت / تاریخ تحریر ۱۲۵۹، شماره ۳۴۱۷۰ در مورد نبوت، ۱۳ برگ، ض ۲، کاتب: مؤلف. ^۲ در تصحیح متن این نسخه اساس قرار گرفت و متن از روی آن نگاشته شد.

ب) نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۷۶/۳، کاتب: مؤلف، تاریخ کتابت: ۱۲۶۱ق، ص ۲۱۱-۱۸۷، ساخته روز چهارم هفته چهارم ماه سوم سال ۱۲۵۲ق، نوع خط: نسخ، نوع کاغذ: سفید، با تملک و مهر «محمد هادی قاجار»، با مهرهای «ابراهیم» و «محمد باقر»، ^۳ در یک مقدمه و چهار رکن به عربی.

پ) نسخه کتابخانه ملی ایران به شماره بازایی ۵-۰۰۷۸۰، کاتب: مؤلف. ^۴ آغاز: بسم الله، الحمد لله الملهم عباده الحمد و فاطرهم علی معرفة ربوبية الدال علی وجوده

۱. ابوالفضل عرب زاده، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی، ص ۴۴۱.

۲. ابوالفضل عرب زاده، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی، ص ۶۶۰.

۳. فهرست کتابخانه مجلس سنا، ج ۱، ص ۲۷۷.

۴. فهرست کتابخانه ملی، ج ۸، ص ۲۸۲.

یخلقه...

انجام: ...القائین بامره فی غیبتہ و عجل فرجه و فرج شیعتہ، ۱۳۷ برگ، (ص ۱۱۲-۱۰۱)،
۱۹ سطر کامل، اندازه، نوع و درجه خط: نسخ، تزئینات متن: سرفصلها با مرکب قرمز، روی
بعضی از کلمات و عبارات با مرکب قرمز خط کشی شده.

نویسنده می گوید: یکی از کشیشان کتابی نوشته (ظاهراً باید این کشیش هانری مارتین
معروف باشد) مبنی بر اینکه کتب الهی فقط کتاب یهودیان و نصاری میباشند و دیگر کتب بر
حق نیستند پس بر آن شدم که درین رساله جواب او گویم و نشان دهم این قول صحیح
نیست و رأی صحیح چیست.

لذا در این کتاب با یک مقدمه و چهار رکن و یک خاتمه مطالب خود را آوردم بدین شرح:
مقدمه: در اشاره به بیان ارکان معرفه؛ رکن اول: در اثبات حجّت ناطق؛ رکن ثانی و ثالث: در
اینکه حجّت واجب است که معصوم و معروف باشد. رکن رابع: در بیان طریق شناخت حجّت
الله و شناخت نواب او؛ خاتمه: در وجوب رجوع به قیّم و تسلیم شدن به او چه در مراحل علمی
و چه در مراحل عملی، تاریخ تالیف: قرن ۱۳ ق. (۱۲۵۳ ق)

در شرح حدیث کمیل متن حدیث را داخل گیومه آورده ام.

در تصحیح متن حاضر از شیوه تصحیح بر مبنای نسخه اساس، استفاده شده است.^۱



تصاویر نسخه ها.



کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی
 شماره ثبت: ۳۷۰۰
 تاریخ: ۱۳۷۱/۱۱/۱۴

شرح حدیث کبیر عن الحقیقة

بسم الله الرحمن الرحيم

سئل کبیر بن زیاد بن ابی العوفین علی ما لا یفصل الملیفة و ارا و یطلق
 الملیفة یصرون و ان اعتباری مع اصلا و اعرفه الغیب المحبوب و صفته
 قال نعم و یحذر کما انصفه و سئل الامم الاکظم و یلک ما لا یقال فی الله السلام
 عن یسیر لایسیر و لا اجاب علیهم بقوله ما لا یفصل الملیفة فقال کبیر اريدت صلیت
 یعنی چه عرفت ان الملیفة سئل و لکن اريد ان اعرفه و العرفه و لعاب و بیان
 فقال بل یعنی ان الملیفة شرح کما لا یقال فی کفر و شرح علی ما یفصل فی
 یعنی ان الملیفة من معرفتی علی ما وصل الیه من ظاهری لا علی ما ظهر من کفر
 فقال کبیر او مثلک یحیی الایه یعنی اريد ان لا یفصل فی العرفه سئل فقال
 علیکم کتب سجا اللیل من غیر اشارة یعنی ان کتب سجات اللیل و اطورت
 کل اطراف علیک من الوهم الخیا ان من غیر اشارة منک علی هذا الحال صدق
 الخ لا یقال ان الملیفة کبیر و دل بیا ان الملیفة فی ذی سبب یعنی ان هذا
 البیان طریق علم البقین فقد صلت بوفیق الیه و اريد ان یفصل الملیفة
 محو الوهم مع العلم یعنی ان محو الوهم للمالك مع العلم بالواقع

۶۷۰۰
 ۳۴
 ۷۰
 مرزاد
 کتابخانه
 عمومی



۳۵

توضیح کلیه امور آیت الله العظمی گلپایگانی - قم

الصفات فقط ظاهر کو نام عنوان معرفت علیهم من انک معرفة مالک الیه یحتمل عرف
 مراتب علیهم بالنسبة الی الله ثم العباد علی العظیم والاله العلی العظیم الذی اقر بوجوه
 کل موجود و بحال الکل مجرد و معدوم و یوصل به کل موجود و مقصود و یحکم کل شاهد
 و شهود استغفره من کل ذنبة یغفره و من کل احد یغفره و من کل ذنبة یغفره
 و من کل شغل یغفره و من کل طاعة یغفره بحمد الله احسن ان یغفر الخبايا
 و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب
 فیکونها و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب و یغفر الذنوب
 بالخالین من صفوتک و الارواح من صفوتک برافک و رحمتک بالرحم الراحمین
 وصل اللهم علی خیرتک محمد و آله سیم الخلف القائلین من عنده اللهم صل علی
 وامناته القائلین بامه و غیبتہ و یحجل خجبه و فرج شیعته و قدیم بالیغها
 سید الفقیه الخیر رب العالمین محمد بن عبد الرحیم المراد فی ترجمتها اصل الیوم الخامس
 من الاسبوع الرابع من الشهر الحادی عشر من العام
 التاسع من العقد السادس من المائنة
 الثالثة من الالف الثاني من الحجج
 النبوتیة علیها الصلوات
 و تحية
 ۶۴

صفحه آخر نسخه خطی «شرح حدیث کمیل عن الحقیقة»، کتابخانه آیت الله گلپایگانی



بمناجاة موسى آية الله العظمى كليا كانى . تم

كتاب مشكوة الحكمة ومصباح البيان في معرفة الحجج التي لفظت على نمان بل مشكوة الحكمة
ومصباح البيان في صباح بسم الله الرحمن الرحيم المنهج الخميني المنهاج الاديان
الحق لله الملهمة عباده الملائكة والهم على معرفة ربوبية الدال على وجوده
بخلقة وجبار وظفت على التبتة وياستاهم على قوله وجل الشريعة
الاول والتدبير على جدته وبما اجبتة وجلان باضطرته على علمه وقد تفرقت
التقدير والتصوير وصول البراءة حال التدبير على كنهه والصلوة والسلام
على جميع محججه وصفوة سماء الرسول الصفي والامين الرضي والصادق الوفي
والعادل التقى والبارئ الرزقي واللطيف التقى والناظر الضيق والنجي النجى والعبد
الرضي النبي الاخي محمد العربي القرشي واللعصوين صفات الله وصفوة واسماء
الحق ورسيلته وابوابه بعثتة وحكمه وحكمة وايات ربوبية ومعجزات
بل وجه الله ووجهته وبيوت ذكره وقبلة وفاتمة وفاتمة وسره وكلية
وحجته ومحنة اعلام الهدى وراية وفضل الله ورحمة وعين اليقين وحقيقة

بسم



بسم الله الرحمن الرحيم

المقامات فلفظهم كواهم عنوان معرفت عليهم من انك بعونك تلك الالهيته فرف
 مرتبه عليهم بالنسبة الى الله ثم العبد العلي العظيم والاله العالم الحكيم الذي اقر بوجوه
 كل موجود وبجلاله كل محرد ووعده كل معبود ومقصود صكبه كل شاهد
 وشهود واستغفروه من كل ذلة بغير ذكره ومن كل راحة بغير انسه ومن كل ورير بغير
 ومن كل شغل بغير طاعته ومن كل طاعة بغير طاعة عجب الله صفا احلنا في سفننا بك
 ومثنا ليزيدنا لجانك وارواحنا يا صديق واذا قنا حلاوة ودان وقيل يا جعل حيا
 فيك ههنا في طاعتك وخلصنا من انا في معاملتك واخرجنا من الدنيا من قلوبنا فحلت
 بالصالحين من صفوتك والابرار من خصلتك برافك ورحمتك يا ارحم الراحمين
 وصل اللهم على خير نبيك محمد وآله سيما الخلف القائم من عنده اللهم صل عليه
 وامانته القائمين بامه في غيبته ومجمل حجه ورضه شيعته وقدم باليهما
 سيد الفقيهين والدينين عبد الوحي المبرورين محمد بن عليهما امسوا اليوم الخامس

من الاسبوع الرابع من الشهر الحادي عشر من العام

التاسع من العقد السادس من المائتين

الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية

النبوية على صلواتها الف الف مرة

وختمه
٤٢



صفحه آخر نسخه خطی «مشکوٰۃ الحکمة و مصباح البیان»، کتابخانه آیت الله گلپایگانی

کتاب شکره الحکم و مصباح البیان فی معرفه احوال انطق فی کل بیان کثرت شکره الهدی
مصباح الوفا فی الصیاح لیس فی الله الرحمن الرحیم المزیج تحت من الدرر المعبیة الأدریان بیجان
الحمد لله الملهم عباده الحمد و فاطرهم علی معرفه ربوبیتهم الذلال
علی وجوده بخلافه و مجد و کبریا خلفه علی ازلتیه و ابستباههم علی قدره
وجلالاته و بقیة الابرار التذکر علی حدیثه و یحاجب بعبثه و جلایا لظنیه
علیه و قدرته و بحسن التقدر و التصویر و صواب الزایج کل التذکر
علی حکمته و الضلوة و السلام علی جمیع صحبه و صفوته سیمای الرسول الصفی
و الامین الصفی و الصادق الوفی و العادل التقی و المبارک الزکی و الطاهر
التقی و النازح الصفی و القیوم التقی و اللب الذی التقی الاشی عمالیه
الفرقی و آله العصور من صفات الله و صفوته و آمانته الحسنی و وسیلته
و ابوابه و مشیته و حکمه و حکمته و آیات ربوبیته و معرفته برأبیه
و وجهته و بیوت ذکره و قبلته و خاصته و ضالته و رسم و کلمته
و حجت و محجت و اعلام الحشر و رایت و فضل الله و رحمته و غیر البیضین
محققته و مبدأ الوجود و غایته و اتم الکتاب و خاتمه و فضل الظلم
و دلالاته و خزنة الوحی و حفظته و امانته الذکر تراجمته و تفریع الحق
و طریقتیه و حقیقتیه و معرفته سیمای الحجة الباقية و الهامین الشاطر

والیرد



١٠١٢

والإبراهيم من خاصتك برأفتك ورحمتك يا أرحم الراحمين وصل اللهم على خير
بريتك محمد وآله سبب اللطف العام من عبدة الله وصل عليه ولما أتته
القائمون بآمره في غيبته وعجل فرجه وفتح شيعته وقدمنا اليها سيد
الفضائل عليه السلام محمد بن عبد الوهيد المدايني في عصر اليوم الثاني من الإسع
الثاني من شهر الحادي عشر من العام الثالث
من المئتين من المائة الثالثة
من الألف الثاني من الهجرة النبوية
على مهاجرتها الف سلام
وفنا رجب
٢٥٢

مشکوٰۃ الحکمة مصباح البيان في معرفة الحق - الناطقة في كل زمان
 وطلب مع الملل والاديان بالادلة العقلية والبرهان والتكليف
 والبيان ومجيبات شبهات من يباينها بين الناطقة للارباب مصفات العالم الحق
 والبيان الذي اعلمه الله دمشق الحريم والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي عباده المومنين على معرفة ربوبية الدلائل على حجة
 بطلته وبحر من خلفه على اياته وباشتهامهم على سبب اياته
 وبجلائل اياته على حجة وبجبايضا حجة على خلقه على حجة
 وحسن التفسير والتصوير وصواب الروايات بحال التبر على كنهه والصلوة
 والالتزام على جميع حجة وصفوته ستم اركان الصلوة والامان الحق والضيق
 الوفي والعدل التقى والبارك الزكي والمطهر النقي والشارع المصطفى النبي
 والعلي المرتضى النبي الاخير محمد العربي الفتح والالهي صفت الله وصفوه
 واسماؤه النبي ورسولته وابوابه وصفتته وحكمه وحكمته واياته ونبوته
 ومعرفته بلهجاته ووجهته ويورثه ذكره وقبلته وخلفته وخالفته
 وشره وحكته وحجته ومجته اعلا المهدى ورايته فضل الله ورحمته وعين
 اليقين وصفقته ومبد الوجود وغاية واثم الكتاب بظنتمه مطلب
 ودلائل صفته الوجودية وصفقته وامنة الذكر وترجمته وشبهه الحق مطلب

وصفقتة

صفحه اول نسخه خطي «مشکوٰۃ الحکمة و مصباح البيان»، کتابخانه مجلس

من كل راحة بفكره ومن كل راحة بغيره ومن كل فعل بغير طاعته
 ومن كل طاعة بغير طاعة - اللهم صل على من جعلك دمعنا بلدين
 مناجاتك وادعنا يا ضيقنا وادعنا لادعنا وادعنا لادعنا
 فليدعنا في طاعتك فليدعنا في معاملتك واخرجنا من الدنيا
 كما ضلت بالصلوات من صفوتك والابرار من خاتمتك واخرجنا من
 الراحين وصل اللهم على خيرتيك محمد وآلته الطيبين الطاهرين
 اللهم صل على ائمة القائمين بامير المؤمنين وخيرهم وضع شيعته
 ودفنهم بالمقابر الطيبة الى ربنا الكريم من عبد القوي محمد بن محمد
 الرابع من الاسبوع الرابع من الشهر الثالث من عام
 الثاني من القعدة الحرام من الالف الثاني
 من الالف الثاني من الهجرة النبوية
 على صلواتها والسلام
 وثنا ونحبة
 ١٢٦١ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين

صفحه آخر نسخه خطی «مشکوٰۃ الحکمة و مصباح البیان»، کتابخانه مجلس

رساله اول شرح حدیث کمیل عن الحقیقة

مباحث مطرح شده در رساله

۱. توحید

امام علی علیه السلام در این حدیث توحید را طریق وصول به حقیقت میخواند، پس می بایست سالک این راه پیرامون مباحث توحید اطلاعاتی توشه خود کند.

توحید در لغت عبارت است از: «الشهادة له بالوحدانية، والتنزيه له عن مشابهة المخلوقين»^۱.

در رساله توحید جنید میتوان به خوبی اطلاعات و معلوماتی در مورد مبحث توحید به دست آورد، برای دقت نظری بیشتر متن رساله را به میان می آوریم.

«قرأت على أبي الحسين محمد بن علي بن حبيش الناقد الصوفي صاحب أبي العباس بن عطاء ببغداد سنة تسع وخمسين وثلاث مائة من كتابه فأقر به، قلت سمعت أبا القاسم الجنيد بن محمد يقول:

إن أول ما يحتاج إليه من عقد الحكمة تعريف المصنوع صانعه والمحدث كيف كان أحدثه و كيف كان أوله و كيف أحدث بعد موته فيعرف صفة الخالق من المخلوق و صفة القديم من المحدث فيعرف المربوب ربه و المصنوع صانعه و العبد الضعيف سيده فيعبده و يوحد و يعظمه و يدل لدعوته و يعترف بوجوب طاعته فإن من لم يعرف مالكة لم يعترف بالملك لمن استوجبه و لم يصف الخلق في تدبيره إلى وليه.

و التوحيد علمك وإقرارك بأن الله فرد في أوليته وأزليته لا ثاني معه و لا شيء يفعل فعله و أفعاله التي أخلصها لنفسه أن يعلم أن ليس شيء يضر و لا ينفع و لا يعطى و لا يمنع و لا يسقم و لا يبصر و لا يرفع و لا يضع و لا يخلق و لا يرزق و لا يميت و لا يحيى و لا يسكن و لا يحرك غيره جلّ جلاله.

فقد سئل بعض العلماء: فقيل له بين التوحيد و علمنا ما هو؟

فقال: هو اليقين. فقيل له: بين لنا؟ فقال: هو معرفتك أن حركات الخلق و سكونها فعل الله

وحده لا شريك له فإذا فعلت ذلك فقد وحدته»^۱.

۲. یقین

مبحث دیگری که حضرت به کمال بیان می‌کنند بحث یقین است. یقین در لغت به معنای «العلم وإزاحة الشك وتحقیق الأمر»^۲ است. یقین اطلاعات گسترده در هر بخش دارد اما اینجا منظور از آن، یقین به صفات الهی است که به سبب آن به سرّ باطنی انسان پی برده میشود. در روایات یقین یکی از نشانه‌های عاقل شمرده شده است مانند حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که میفرماید:

«العاقل مَنْ كَانَ ذُلُولًا عِنْدَ اجَابَةِ الْحَقِّ مُنْصَفًا بِقَوْلِهِ جَمُوحًا عِنْدَ الْبَاطِلِ خَصِيمًا بِقَوْلِهِ يَتْرُكُ ذُنْيَاهُ وَلَا يَتْرُكُ دِينَهُ وَدَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَانِ صَدَقَ الْقَوْلُ وَصَوَابُ الْفِعْلِ. وَالْعَاقِلُ لَا يَحْدِثُ بِمَا يَنْكِرُهُ الْعُقُولُ وَلَا يَتَعَرَّضُ لِلتَّهْمَةِ وَلَا يَدْعُ مَدَارَاةَ مَنْ ابْتُلِيَ بِهِ وَيَكُونُ الْعِلْمُ دَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ وَالْحِلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَحْوَالِهِ وَالْمَعْرِفَةُ يَقِينَهُ فِي مَذَاهِبِهِ وَالْهُوَى عَدُوَّ الْعَقْلِ وَخَالَفَ الْحَقَّ وَقَرِينَ الْبَاطِلِ وَقُوَّةَ الْهُوَى مِنَ الشَّهَوَاتِ وَأَصْلُ عِلْمَاتِ الْهُوَى مِنْ أَكْلِ الْحَرَامِ وَالْعَقْلَ عَنِ الْفَرَاغِ وَالِاسْتِهَانَةِ بِالسُّنَنِ وَالْحَوْضِ فِي الْمَلَاهِي»^۳.

و در جایی دیگر دعوت به بیرون آمدن از شک و وارد شدن در یقین میکنند و بصیرت را یکی از راه‌های یقین میخوانند:

«لَا تَدْعُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَالْمَكْشُوفِ بِالْحَفِيِّ وَلَا تَحْكُمَ مَا لَمْ تَرَهُ بِمَا تَرَوَى عَنْهُ»^۴.

۳. معرفت

معرفت در لغت به معنای «إدراك الشيء بتفكير وتدبير لاثره، فهي أخص من العلم، ويضاده الإنكار»^۵.

۱. ابوالقاسم الجنید بن محمد النہاوندی البغدادی، رسائل جنید، ص ۲۱۹
۲. ابوالفضل جمال الدین، محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۵۷.
۳. جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما، مصباح الشریعة، ص ۶۷.
۴. همان، ص ۱۰۳.
۵. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۳۷۴.



در مورد معرفت نیز که حضرت معرفت و شناخت هدف را بسیار مهم بر شمرده است.

متن رساله اول: شرح حديث كميل عن الحقيقة

بسم الله الرحمن الرحيم

سئل كميل ابن زياد عن امير المؤمنين عليه السلام؛ «فقال: ما الحقيقة» وأراد مطلق الحقيقة من دون إعتبار شىء معها اصلاً أعنى صفة الغيب المحجوب ونفسه التى قال تعالى: «ويحذركم الله نفسه»^١ وسرّ الاسم الأعظم وباطنه الذى قال عليه السلام غيب منيع لا يدرك.

ولذا أجاب عليه السلام بقوله: «ما لك و الحقيقة».

«فقال كميل أو لست صاحب سرّك؟» يعنى قد عرفت أنّ الحقيقة سرّك ولكن اريد أن أعرفه حقّ المعرفة و اعانيه بعين البصيرة.

«فقال: بلى». يعنى أنّ الحقيقة سرّى و كمالك فى كمال معرفتى «و لكن بترشيع عليك ما يطفح منى» يعنى أنّك انما تبلغ من معرفتى على ما وصل إليك من ظاهرى لا على ما بطن من سرّى.

فقال كميل: «أو مثلك يخيب سائلاً» يعنى أرشدنى الى طريق يؤدى إلى معرفة سرّك. فقال عليه السلام: «كشف سبحات الجلال من غير إشارة» يعنى أنّك ان كشفت سبحات الجلال و طردت كلّ ما طرأ عليك من الوهم و الخيال من غير إلتفات منك على هذا الحال فقد أشرفت إلى ذلك المثال المتعال.

فقال كميل: «زدنى بياناً» يعنى أنّ هذا البيان طريق علم اليقين فقد وصلت بتوفيقك إليه و أريد منك الزيادة. فقال عليه السلام: «محو الموهوم مع صحو المعلوم» يعنى أنّ محو الموهوم الهالك مع صحو المعلوم الباقي طريق عين اليقين للسالك.

فقال: «زدنى بياناً»، يعنى لقد علمت بتأييدك أنّ هذا طريق السلوك عملاً فقد إستعددت عليه فزدنى. فقال عليه السلام: «هتك الستر لغلبة السرّ» يعنى أنّ هتك أستار الأسماء لغلبة سرّ المسمّى فإن وفقت لذلك فهو حقّ اليقين. فقال: «زدنى بياناً» يعنى لقد وفقت ببركتك و وصلت إلى ما لا يوصل إليه إلا من جهتك.

فقال عليه السلام: «جذب الأحديّة لصفة التوحيد» يعنى أنّ غاية الأسماء الصّفات و الصّفة لا تفنيها إلا أحديّة الذات فإن وفقت لذلك فقد وصلت إلى حقيقة حقّ اليقين. فقال: «زدنى بياناً» يعنى جذبنى سرّك و أفنيتنى ببرّك فأين حقيقتك و سرّك.

فقال عليه السلام: «الحقيقة نور تشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره» و لا بأس بأن نشير إلى ما أشار إليه المولى فى هذا البيان لتتضح الحقيقة بالعيان و الله المعين المستعان.

فأقول أشار عليه السلام بهذه الفقرة إلى خمسة مراتب:

- الأول: مرتبة القرص و العين و هو الذات الغيب المحجوب الذى من تعاطى ما هو هلك.

- و الثانى: نوره الدائم الذى لا يزول و لا يتغيّر و لا يوصف و لا يعبر.

- و الثالث: صبح الأزل الذى هو أول بدو نور الظهور.

و الرابع: النور المشتقّ من صبح الأزل المنبسط على هياكل الأسماء و مرايا الصّفات.

و الخامس: التور المؤثر فى كلّ شىء بعد تمام الظهور و رجوع التور المنبسط إلى مبدأه و سجوده له.

فالأول هو غيب الغيوب الذى ضرب دونه شد من الغيوب السبيل مسدود و الطلب مردود و الثانى هو الغيب المنيع الذى لا يدرك و لا يوصف و هو مطلق الحقيقة و الثالث المشيئة التى يعبر عن بدو ظهوره بالجلال و العظمة و عن تمام ظهوره بالقدرة و الرابع الحقيقة المطلقة و الصّفة الظاهرة و النبوة المطلقة و الخامس الأسم الأعظم و الولاية المطلقة.



فلما سمع كميل هذا البيان بأكمل توضيح و تبيان و شاهد الحقيقة المطلقة بعين الحقيقة و العرفان فاستزاد البيان و أراد الوصول إلى مطلق الحقيقة بما فوق العيان. فقال عليه السلام: «اطف السراج فقد طلع الصبح» يعنى إذا إنتهى الأمر الى هنالك فلا بيان و لا عيان إذ لا قرية وراء عبّادان فإذا أردت الوصول إلى مطلق الحقيقة فاطف سراج عقلك و الق سمع نفسك و ارفع عين و وجهك ثمّ تعال فقد طلع صبح التوحيد و استضاء لمن ألقى السمع و هو شهيد.

تمت بعون الله تبارك و تعالى سنة ١٢٥٩



رساله دوّم

مشكاة الحكمة و مصباح البيان في معرفة الحجّة التّاطق في كلّ زمان

موضوع رساله

در عالم هر شیء از معلولات، صاحب و ملکی داراست و آن شیء قائم به آن صاحب خود میباشد به صورتی که اگر مالک از بین رود معلول نیز در پی آن فانی شود؛ این عالم و هر چه در آن است آفریده باری تعالی و معلول اوست؛ پس صاحب عالم خداوند ولی وقتی زمین که جزء کوچکی از عالم محسوب می شود به صورت ماده خلق شد، خداوند خلیفه خود را در آن قرارداد که جانشینان او هستند و دلالت براو می کنند به صورتی که دیدن آن ها تذکر به باری تعالی است.

حال یکی از کسانی که پا در قدمگاه خلفاء خدا در زمین گذاشتند، با علم و عمل خود متذکر یاد او بودند و به گفته پیامبر اکرم کسانی بودند که افضل از پیامبران بنی اسرائیل محسوب می شود.

مجتهد عظیم الشان، عالم عامل شیخ حسن بن عبدالرحیم مراغی از علماء برجسته آذربایجان رساله ای در باب یاد شده نگاشته است که متأسفانه تا کون مورد دقت نظر معاصرین قرار نگرفته است ولی سعادتش شد تا ما با آن بزرگوار و مکتوبات ایشان آشنا شدیم و قصد تصحیح آن را گرفتیم تا بتوانیم حداقل کمی از زحمات علماء خود را جبران کنیم و خدمتی به جامعه مسلمانان برسانیم.



حال برای متوجه و متذکر شدن نسبت به موضوع حجت خداوند و چگونگی و شخصیت شناسی آنان شایسته است این رساله مختصرولی حاوی معانی بلند مطالعه شود.

متن رساله: مشکاة الحکمة و مصباح البیان فی معرفة الحجّة الناطق فی کلّ زمان
 کتاب 'مشکاة الحکمة و مصباح البیان فی معرفة الحجّة الناطق فی کلّ زمان بل مشکوة الهدی و مصباح العرفان فی ایضاح المنهج الحقّ من المذاهب و الأديان.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الملهم عباده الحمد و فاطرهم على معرفة ربوبيته الدال على وجوده بخلقه و بحدوث خلقه على ازيلته و يا شتباهم على قدسه و جلالته و بصحة الأمر و التدبير على وحدته و بعجائب صنعته و جلال فطرته على علمه و قدرته و بحسن التقدير و التصوير و صواب الرأى و كمال التدبير على حكّمته.

و الصلوة و السلام على جميع حججه و صفوته سيما الرسول الصفى و الأمين الرضى و الصادق الوفى و العادل التقى و المبارك الزكى و المطهر التقى و النائر المضى و النجيب السخى و العبد^۲ المرضى التبى الأسمى محمد العربى القرشى و آله المعصومين صفات الله و صفوته و اسمائه الحسنى و وسيلته و ابواب أمره و مشيئته و حكمه و حكّمته و آيات ربوبيته و معرفته بل وجه الله و وجهته و بيوت ذكره و قبلته و خاصه و خالصته و سرّه و كلمته و حجّته و محجّته، اعلام الهدى و رايته و فضل الله و رحمته و عين اليقين و حقيقته و مبدء الوجود و غايته و أم الكتاب و خاتمه و فصل الخطاب و دلالاته و خزنة الوحي و حفظته و أمانة الذكر و تراجمته و شريعة الحقّ و طريقته و حقيقته و معرفته.

سيما الحجّة الباقية و العين الناظرة و اليد الباسطة و الأذن الواعية و الحكمة البالغة آية وجود الله و محلّ قدسه و دليل توحيده و مصباح حكّمته و مفتاح رحمته و ينبوع نعمته و سبيل هدايته و طريق طاعته، الحجّة الغائب بشخصه و صورته و الشاهد بحججه و امتته المحتجب بجسمه و

۱. در نسخه (مج): «كتاب» موجود نمی باشد.

۲. نسخه (مل): «و به نستعين» اضافه شده است. در نسخه (مج): «و ابطال جميع الملل و الاديان بالاذلة العقلية و البرهان و الكشف و العيان و اثبات مذهب الحقّ فيما بين [...] من مصنفات العالم المحقق و العارف المدقق العالم الزباني [...] حسن المراعى سلّمه الله» بدل «بل مشکوة الهدى و مصباح العرفان فى ايضاح المنهج الحقّ من المذاهب و الأديان» موجود نيست.

۳. در نسخه (مج): «العجيب» بدل از «العبد».



هيئته و الظاهر بنوره و دلالتہ و هدايته و طريقته، البالغ بحجته و الموضح لمحجته؛ صلوات الله عليه و آباءه و عترته و اصحابه و امانته و شيعته.

اما بعد؛ فقد وصل الينا من بعض القسيسين و الاخبار المؤسسين «بُنيانهم على شفا جُرفِ هار» كتاب يرجع حاصله عند النظر و الاعتبار الى أن طريق التبعّد في هذه الأعصار منحصر على الكتب الالهية الباقية في ايدي التصارى و اليهود و المشتملة على القصص و الأخبار و قليل من الاحكام و الحدود.

و استدّل على ذلك بأنّ العقل لا يعرف طريق الطاعة و التّجاة إذ لم يعرف من العقول الآ الجزئيات التناقضات فزعم أنّ حجة الله التي احتجّ بها على الناس الكتب الباقية من الأنبياء السالفة و لم يعقل أنّ الكتب صامته و الصّامت لا يليق بالحجّة لما يقبل التأويل فيؤوّله كلّ على مقتضى هواه و زعم أنّ طريق معرفة الأنبياء و الحجج في غير زمانهم منحصر على الخبر و الرواية و التقل و الشهادة و هذه لا تقبل من المدعى و إن كثروا بلغ ما بلغ.

و لهذا أنكر نبينا صلى الله عليه و آله لعدم وجدان من يشهد على براهين نبوته من غير ائمه و زعم أنّه صلى الله عليه و آله كان بليغاً لم يوجد مثله في البلاغة و الفصاحة فأتى بالقرآن من عند نفسه و كان غرضه ترويح أمره و اتمام سياسته و هذه الشبهات كلّها إنّما حصلت له و لأمثاله، لأنّهم لم يعرفوا التّاطق من حجج الله القيم على كتبه فاتبعوا اهوائهم فضلّوا و أضلّوا و من أضلّ ممّن اتبع هواه بغير هدى من الله.

فينبغي أن نبين لهم:

- أولاً و جوب وجود الحجّة التّاطق في كلّ زمان و إن الصّامت لا يكون حجّته على وحدته و لا هو بذلك يحق و لا يقوم مقام التّاطق و لا هو بذلك يليق.

- ثمّ أنّه يجب أن يكون معصوماً عن الخطاء و الزّلل عالماً بجميع ما يحتاج اليه الأنام في العلم و العمل.

- ثمّ أنّه يجب أن يكون ظاهراً معروفاً فيما بين الأنام بنفسه أو بنوابه ثمّ نبين لهم طريق معرفته و معرفة نوابه على بصيرة و يقين و أنّه يجب على كلّ من سواه أن يرجع اليه أو الى نوابه في كلّ ما يعتقد و يدين.^٣

١. در آيه «بُنيانُهُ على» آمده است.

٢. توبه: ١٠٩/٩.

٣. در نسخه (مج): «و يدين» موجود نمى باشد.

فترتّب هذه الرسالة على مقدّمة واربعة اركان وخاتمة ومن الله نستمدّ وبه نستعين.

أما المقدّمة

ففي الإشارة الى بيان اركان المعرفة، لأنّ سائر المعارف إنّما تنشعب من هذه الازكان. فاعلم أنّ المعرفة من الله البيان ومن العبد الاقرار ولكلّ واحد منهما اربعة اركان. أما اركان البيان: فهي دلالة الحقّ سبحانه على وجوده وتعريفه قدسه وتعليمه وحدته وتبيينه حكمته.

وأما اركان الاقرار: فهي التثبیت والتتزيه والتوحيد والتسليم.

أما التثبیت: فهو الاقرار بوجوده سبحانه لاضطرار المصنوعين، فإنّ افتقارهم دليل الحدوث و الحدوث مرآت لوجود الصانع القديم. فالخالق دالّ على وجوده بخلقه ومحدوث خلقه على ازليته.

وأما التتزيه: فهو الاقرار بتعالیه سبحانه عن مجانسة مخلوقاته فإنّ الحادث إذا كان محدوثه وفنائه مرآة لوجود الأزل وبقائه تصير صفات الحادث بالمقابلة مرآة لقدسه سبحانه وجلالته فقد دلّ الخالق بالمقابلة على أنّ كلّما في الخلق لا يوجد في خالقه وكلّما يمكن فيه يتمتع من صانعه. وأما التوحيد: فهو الاقرار بالوحدة وإثبه لا شىء مع الله يشركه في عزّه أو فى أمره أو فى ملكه، فإذا رأينا الخلق منتظماً والفلك جارياً والتدبير واحد واختلاف الليل والنهار والشمس والقمر دلّ صحّة التدبير واتتلاف الأمر على أنّ المدبّر واحد فقد دلّ الخالق بتمام الصنع^١ واتصال التدبير على أن لا شىء معه يشركه.

وأما التسليم: فهو الإقرار بكمال الربوبية وإثها على حكمة و صواب لما يشاهد فى الآثار من حسن التقدير والتصوير وكمال التّظم والتدبير، فإنّ تهیئة هذا العالم وتأليف اجزائه ونظمها على ما هى عليه وحاجة الشىء الى مثله وابتلافه بشكله واتصال كلّ نوع بشبهه دليل على كمال الربوبية وإثها على حكمة و صواب، فإنّك إذا تأملت العالم بفكرک ومیترته بعقلک وجدته كالبيت المبنى المعدّ فيه جميع ما يحتاج اليه عباده.

فالسّماء مرفوعة كالسّقف والأرض ممدودة كالبساط والتجوم منضودة كالمصاييح والجواهر مخزونة كالذخائر وكلّ شىء منها لشأنه معدّ والإنسان كالمملک ذلك البيت والمخول جميع ما فيه وضروب التّبات مهیئة لمآربه و صنوف الحيوان مصروفة فى مصالحه و منافعه.

١. در نسخه (مل): «فإنّا إذا» بدل از «فإذا».

٢. در نسخه (مج): «الصنع» موجود فى باشد.

ففى هذا دلالة واضحة على أن العالم مخلوق بتقدير و حكمة و نظام و ملائمة بل لا تفتش شيئاً من الخلق إلا و جدته على غاية الصواب و الحكمة فقد دلّ البارى جلّ قدسه بكمال النظام و الانتظام و بحسن التقدير و التدبير على حكمته و بحكمته على وحدته و بوحده على قدسه و بقدسه على ذاته فقد دلّ سبحانه على ذاته بذاته و تنزهه عن مجانسة مخلوقاته.

الرّكن الأوّل: فى اثبات الحجّة الناطق و وجوبه فى كلّ زمان

اعلم انما اثبتنا ان لنا خالقاً صانعاً متعالياً عنّا و عن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيماً متعالياً لم يجز أن يشاهده خلقه و لا يلامسوه، يباشرهم و يبشروه و يحاجهم و يحاجّوه ثبت أن له سفراء فى خلقه يعبرون عنه الى خلقه و عباده و يدلونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به بقائهم و فى تركه فنأثمهم فثبت الآمرون و التاهون عن الحكيم العليم فى خلقه.

و ثبت عند ذلك ان له معبرين و هم الأنبياء و صفوته من خلقه حكماء مؤدّين بالحكمة مؤيّدين بها من عند الحكيم العليم غير مشاركين الناس فى احوالهم على مشاركتهم اليهم¹ فى الخلق و التركيب فلا يخلوا أرض الله من حجّة ناطق بيّن طريق رضاه و سخطه ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حيّ عن بينة و الكتاب لا يليق بذلك لأنّه صامت يؤوّل كلّ على مقتضى هواه.

فمن عرف أن له ربّاً يعرف أن لذلك الرّبّ رضا و سخطاً و أنّه لا يعرف رضاه و سخطه إلا بوحي أو رسول. و الكتاب لا يقوم مقام الرسول لأنّه ناطق و الكتاب صامت و الصامت لا يليق بأن يقوم مقام الناطق إلا بقيم يحفظه عن تأويل الجاهلين و ابطال المبطلين و بيّته لطالبي الحق من المخلصين.

و ذلك هو الحجّة القائم مقام الرسول لأنّ الكتاب ليس بناطق [حتى] يأمر و ينهى و لكن للكتاب اهل يأمرن و ينهون قائمون مقام الرسول فلو عرضت لبعض اهل الأرض مصيبة ليست فى الكتاب ظاهرة مبيّنة ابى الله لعلمه بتلك الفتنة ان تظهر فى الأرض و ليس فى حكمه رادّها و مفرّج عن اهلها.

ولقد نشاهد أن الكتاب يخاصم به كلّ طائفة و يؤوّل كلّ على مقتضى هواه حتى يغلب به من لا يقتربه على خصمه، فعلم أن الكتاب لا يكون حجّة إلا بقيم عالم بجميع ما فيه محكماً أو متشاهماً ظاهراً أو باطناً مجملاً أو مبيّناً.

فما يقول هذا القيم فى الكتاب من شىء و بيّته منه كان حقاً و ذلك القيم هو الحجّة الناطق

١. در نسخه (مل) و (ميج): «هم» بدل از «اليهم».

القائم مقام الرسول ولا بد من وجود ذلك لئلا يكون للناس على الله حجة فخلو الزمان عن الحجة التاطق يستلزم النقص في الربوبية ويخالف الحكمة العلمية والعملية بل ينافي الوحدة والتزاهة بل ينافي وجود الأزل لأنه لا بد للغيب المطلق من وجه ظاهر في خلقه ليتوجه به اليه عباده.

وكذلك تعاليه سبحانه عن جميع ما خلق مستلزم لوجود الحجة ليكون وسيلة بينه وبين عباده وكذلك وحدته سبحانه مستلزماً لذلك لعدم من يمنعه من ارادة ما هو أولى وكذلك الحكمة العلمية والعملية، فالربوبية إنما تكمل وتتم تكليفاً وتكويناً بوجود الحجة التاطق في كل زمان ولقد كان مكتوباً في صحف ابراهيم وموسى أن الذي لم يترك الجوارح أو الحواس حتى جعل لها اماماً يصحح لها الصحيح ويتيقن به ما شككت فيه كيف يترك هذا الخلق كلهم في حيرتهم وشكهم واختلافهم ولا يقيم لهم هادياً يردون اليه شكهم وحيرتهم.

الركن الثاني: في أن الحجة يجب أن يكون معصوماً عن الخطاء والزلل عالماً بجميع ما يحتاج اليه الأنام في العلم والعمل

اعلم أن الحجة التاطق ظل الله في الأرض وخليفته فيها، فوجب أن تكون صفاته اظلة صفاته ليكون وسيلة بينه وبين عباده، فوجب أن يكون مطهراً مقدساً بحسب الأحوال والأوصاف عن جميع الأرجاس والأدناس والآل كفى سائر الخلق عن وجوده، فوجب أن يكون واحد دهره لأنه بكماله يكفي عن وجود غيره ولو كان غيره ناطقاً لكان عبثاً. فثبت أنه يجب أن يكون حكيماً في العلم والعمل معصوماً عن الخطأ والزلل لأن النقص فيه نقص في الربوبية وذلك يخالف الحكمة العلمية والعملية وينافي الوحدة والتزاهة فإن مقتضى قدس الأزل كون حجته على وجه أقدس واجل من جميع ما هو اخصس وارذل فضلاً عن الخطايا والزلل.

وكذلك وحدته لعدم من يمنعه عما هو أولى وأكمل وكذلك الحكمة العلمية والعملية، لأن الحجة هادي العباد ودليلهم فلو لم يكن معصوماً لضل كما ضلوا وزل كما زلوا. فالربوبية إنما تكمل وتتم تكليفاً وتكويناً بكمال الحجة التاطق وعصمته علماً وعملاً. وتوضيح المقام على نحو ينكشف القناع عن وجه المرام؛ إن حجة الحكيم العالم يجب أن يكون على نحو أوفق للنظام وأقرب للإنتظام؛

- لئلا يكون للناس على الله حجة.

- ولأن الله اجل واعز واکرم من أن يجعل لنفسه حجة ثم يحجب عنه علم سمائه وأرضه.



وأقدس واحكم من أن يجعل للخلق اماماً ثم يخليه وطبعه ولا يسدده ولا يعصمه ولأنه لا ريب في أن كون الحجّة معصوماً أرجح وأولى وترك الزاجح انما ينشأ من عجز الفاعل أو من جهله والله سبحانه قادر عليهم نافذ الإرادة، لا مانع له مما أراد وهو اللطيف الخبير.

- ولأن حجّية الحجّة إنّما تتحقّق بكمال حكمتها وعملاً، إذ لا يحتجّ الله على خلقه بحجّة لا يكون عنده جميع ما يحتاجون اليه او لا يكون مؤتمراً بجميع ما يأمر به ومنتهياً عن جميع ما ينهى عنه والآل لم يكن حجّة.

- ولأنّ الغرض من نصب الإمام الإمتثال لأمره والإنزجار عن نهيه، فلو جاز وقوع الخطاء والتبويض عنه لنفرت عقول الخلق منه وذلك مستلزم لعدم حصول الإنزجار والإمتثال، فيفوت الغرض المطلوب من نصبه وذلك على الحكيم محال فوجب أن يكون الحجّة معصوماً والآل لم يحصل غرض الحكيم.

- ولأنّ علّة الحاجة الى التاطق من الحجّة عدم عصمة الخلق واتباعهم الهوى فلو جاز عليه الخطاء لأحتيج الى ناطق غيره وهكذا.

- ولأنه لو لم يجب فيه العصمة لزم بطلان وجوده لأنّ سائر الخلق تكفى عن وجوده مع عدم اشتراط العصمة.

- ولأنّ القول تشهد بوجود ذلك فى الحكمة مع ما نشاهد فى الآثار من أنّ ذوى الامرة و الاقتدار يرصدون ويراقبون أوليائهم وخلفائهم ويحفظونهم من اعدائهم فى مظانّ الزلل والخلل فيؤيدونهم بالاموال والخيل والخدم لانتظام امورهم الظاهرية واستحكام معاشهم الدنيوية، فكيف بالعلم الحكيم فانه احرى واليق لتأييد خلفائه وتسديد حججه بالعلم والحكمة ليحفظهم عن الجهل والعمى والزلل والخطا تكميلاً للدين وتتميماً للربوبية.

وقد علم اولوا الألباب أنّ الاستدلال على ما هنالك لا يعلم الا بما ههنا؛ فانظر لنفسك ايها البصير فى امره ومعاشه، فوالله أنّ الرجل ليكون له الغنم فيها الراعى فإذا وجدت رجلاً هو اعلم اعلم بغنمه واحفظ من الذى هو فيها يخرجها ويحیی بذلك الذى هو اعلم واحفظ بغنمه من الذى كان فيها.

فمن عرف أنّ الإمامة^٢ زمام الدين ونظام المطيعين وصلاح الدنيا وعزّ المؤمنین، عرف أنّ كمال الإستقامة فى هذا المقام وتمام الكفاية بما يحتاج اليه الأنام على احسن التّظام واتقن

١. در نسخه (مل) و (ميج): «وجد» بدل از «وجدت».

٢. در نسخه (ميج): «الامام» بدل از «الإمامة».

الانتظام لا يتحصّل إلا بالحكمة ولا يتحقّق إلا بالعصمة.

الركن الثالث: في أنّ الحجّة يجب أن يكون ظاهراً معروفاً فيما بين الانام بنفسه أو

بنوّابه

اعلم أنّ الحجّة يجب عليه اظهار حجّيته وايضاح حجّته وعلان دعوته واعلاء كلمته وذلك يوجب الاشتهار والانتشار في اللسان والاذكار في زمانه وعصره وفي ما بعده من الاعصار.

امّا أنّه يجب عليه الاظهار؛ فلأنّ الغرض المطلوب من حجّيته فلو لا ذلك لم يحصل الغرض المطلوب وكان حجّيته عبثاً.

- لأنّ الغرض المطلوب من نضبه الإمثال لأمره والإنزجار عن نهيه. وذلك لا يمكن إلاّ بالاعلان و الاظهار بنفسه أو بنوّابه، فيجب اتماماً للحجّة اظهار الدّعوة وايضاح الحجّة ليهلك من هلك عن بيّنة ويحيى من حيّ عن بيّنة.

- ولأنّ الحجّة لو اعتزل عن الناس واختفى عنهم بنفسه وبنوّابه وسكن في جزيرة من الجزائر وجعل يعبد الله وترك الخلق واهوائهم لكان حينئذٍ للناس على الله حجّة فيجب عليه اظهار حجّيته واعلاء دعوته لئلا يكون للناس على الله حجّة.

- ولأنّ الله عزّ وجلّ وعلو اجلّ واقدس من أن يجعل لنفسه حجّة يخالف مشيئته و ارادته أو يأمره هو عزّ وجلّ بالعزلة والاختفاء عن خلقه ويتركهم في المناهج المختلفة حيارى.

- ولأنّ مقتضى وجود الحجّة الظهور و الاظهار لأنّ الغرض منه الوساطة في الظاهر لتعالى الحق سبحانه و قدسه.

فلو اكتفى الحقّ بتدبيره من غير سبب لم يكن وجود الحجّة لازماً فوجود مستلزم لاظهار حجّيته وكذلك طهارته بحسب الاحوال والاصناف من كلّ عيب وريب فانّ ذلك يقتضى اتمام تدبيره من غير أن يخاف لومة لائم وهكذا وحده في دهره تقتضى تمام فعله واتصال تدبيره وتبليغه. ولأنّ بكماله لا يحتاج الى شريك يعاونه.

وكذلك الحكمة العلميّة والعمليّة لأنّ العقل يدعو الى الخير ويوجب العمل به والحكمة صفة العقل علماً وعملاً والعصمة غايته فالعصمة علّة تامّة في اظهار الحجّية و اعلان الدّعوة فيجب تحقّق ذلك عند تحقّقها و الاّ لزم تخلف المعلول عن علته.

وامّا أنّ الاظهار يوجب الاشتهار والانتشار:

- فلأنّ اظهار الحجّية و اعلان الدّعوة يوجب تكلم الخلق فيه امّا بالقبول أو بالانكار



فيحصل من ذلك الاختلاف فينشر صيته فيما بين الانام ولما ان الحق لا يبطل ولا يضمحل بالكلية فبقاء الآثار يوجب الاشتهار والانتشار في سائر الاعصار.

- ولأن اشاعة تلك الدعوة واذاعتها واعلاء تلك الكلمة وانشائها واجبة على الله سبحانه اتماماً للحجة وايضاحاً للمحجة وابرزاً للحكمة واكماً للتبويبية واعلاماً بالوحدة و اجلاء للقدس والجلالة وعلاناً للذلالة.

فيجب على الله سبحانه اعلاء كلمته وابلغ حجته:

- لئلا يكون للناس عليه حجة في ترك اعلان المحجة.

- ولأن الغرض المطلوب انما يكمل ويتم بذلك.

- ولأن اختيار التاقص والمرجوح ناش من المعجز أو من الجهل والله سبحانه لطيف خبير وكل ذلك عليه سهل يسير.

- ولأن مقتضى وحدة الله تمام التبويبية واتصال التدبير فيجب عليه اعلاء كلمته واذاعة دعوته وابلغ حجته اذ لا شىء يمنعه من اكمال دينه واقام نعمته.

والمحصل أنه يجب على الحكيم العليم اظهار الحق من كلمته في كل زمان واذاعته فيما بين الانس والجان لأن التبويبية انما تكمل وتتم بذلك تكليفاً وتكويناً على أن وحدة الامام عليه السلام مستلزمة لانتشار وصيته في الالسنه لأن من كان واحد دهره لا بد من اشتهاه.

وكذلك حكمة العلمية والعملية فان مقتضاها اكمال التبليغ واشاعته فيما بين المكلفين و اشتهاه الحق في عصر يوجب بقاء رسمه في سائر الاعصار وذلك ظاهر بالعيان لا يحتاج الى دليل وبرهان ولا كشف ولا بيان.

الركن الرابع: في بيان طريق معرفة حجة الله ومعرفة نوابه

اعلم انما اثبتنا وجوب وجود المحجة التاطق في كل زمان ووجوب عصمته في كل اوان و وجوب اشتهاه فيما بين الانس والجان، فننظر الآن الى الذين جرى ذكرهم في الاسنة واشتهر صيتهم فيما بين اهل الأديان.

فقول كل من سواهم ليس بحجة وآلا لظهور وانتشرو كل من اشتهر منه الدعوى من هؤلاء من دون ادعاء العصمة أو أن يدعى ويقال فيه ذلك ليس بحجة ايضاً.

اذ من قال منهم بوجوب العصمة في المحجة لا بد من ان يدعيها لنفسه لئلا يخالف قوله فعله ومن ادعاها بالحق لا بد لإدعائه من الاشتهار والانتشار ولا اقل من أن يدعى فيه ذلك لما اثبتنا من وجوب اظهار الحق وعلانه على الله سبحانه.

ومن لم يقل بوجوب العصمة في الحجّة ليس بحجّة جدّاً، إذ من لم يعرف صفة الحجّة كيف يكون حجّة فكلّ من اشتهر منه الدّعى من هؤلاء من دون ادّعاء العصمة أو أن يدعى ويقال فيه ذلك ليس بحجّة قطعاً بل دعواه شاهد على بطلانه لإدّعائه الحجّية من دون العصمة إذ لو لم يكن كذلك لاشتهر منه ذلك فن لم يشتهر منه ادّعاء العصمة عرف أنّه جاهل خاطئ ومثل هذا لا يليق بالحجّية فن لم يدعى فيه العصمة ولم يشتهر منه هذه الدّعى ليس بحجّة جدّاً. فانحصر الحجّة التاطق بالحقّ في من اشتهر منه ادّعاء العصمة أو يدعى فيه ذلك فنقول في زمان نبينا صلى الله عليه وآله لا بدّ من وجود حجّة ناطق معصوم مشتهر ولم يوجد غير محمّد بن عبدالله صاحب القرآن ولو كان غيره لظهر واشتهر وذكر وانتشر وبقي منه اثر فلا بدّ أنّ يكون ذلك الزمان خالياً عن الحجّة التاطق أو يكون هو محمّد بن عبدالله صلى الله عليه وآله، إذ لم يشتهر غيره ولم ينتشر سوى ذكره.

[اثبات الحجّية والعصمة في عليّ بن أبي طالب واولاده]

ولما اثبتنا بطلان خلوّ الزّمان عن الحجّة ثبت أنّه الحجّة التاطق بعينه في زمانه وبعد تمام وقته وانقضاء مدّته لم يوجد غير عليّ بن أبي طالب عليه السّلام ابن عمّه من ادّعى الحجّية والعصمة واشتهر منه ذلك وانتشر أو يدعى فيه أنّه كذلك ولم يظهر ذلك من غيره ولو كان ظهر لأشتهر وقد اشتهر بمن سواه ادّعاء الحجّية من دون العصمة فدعواهم كذلك شاهد على كذبهم وبطلانهم حيث لم يعرفوا ما لا تتحقّق الحجّية من دونه حتّى يدعوه لأنفسهم. ومن لم يعرف ذلك لا يليق بالحجّية ثمّ بعد تمام مدّة عليّ بن ابيطالب عليه السّلام لم يوجد عليّ ما وصفنا غير الحسن عليه السّلام ابنه ثم بعده الحسين عليه السّلام اخيه ثمّ عليّ بن الحسين ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ عليّ بن موسى ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ عليّ بن محمّد ثمّ الحسن بن عليّ ثم المهدى بن الحسن القائم المنتظر صلوات الله عليهم فإنّ هذه الأئمّة لم تثبت ولم تدعى العصمة في غيرهم باتّفاق الكلّ بل إنّما ظهرت هذه الدّعى فيهم لا غير.

فلا بدّ أنّ نقول بخلوّ زمنهم عن الحجّة التاطق أو نقول بحجّية كلّ واحد منهم في زمانهم. لما أثبتنا من وجوب الإعلان والإظهار واستلزام ذلك الإشتهار والإنتشار ولما أثبتنا بطلان خلوّ الزّمان عن الحجّة التاطق ثبت حجّية كلّ واحد منهم في زمانهم باعيانهم لإنتهاء طريق المعرفة اليهم.

إذا عرفت هذا، فاعلم أن زماننا هذا لا بد فيه من وجود حجة ناطق معصوم اشتهر صيته فيما بين الانام و جرى ذكره في الالسنه بحيث يدعى فيه أنه امام وقد اثبتنا ذلك فيما قدّمنا فلا بد إما أن نقول بخلو زماننا عن الحجّة وإما أن نقول أنه القائم المنتظر الذي تدعيه طائفة من اهل الإسلام.

ولما أثبتنا بطلان خلوّ الزمان عن الحجّة ثبت أنّ الحجّة هو الذي تدعيه الطائفة الاثنى عشرية من القائم المنتظر الغائب عن البصر، إذ لم يدعى بما وصفنا غيره عليه السلام في هذه الإزمته ولم يشتهر غير ذكره في الالسنه ولما ثبت حجّيته عليه السلام ثبت حقيّة محجته التي رضى بها لشيعته القائمين بامامته لما لم يظهر منه غيرها ولا بد من ظهور محجته والآلاف الغرض المطلوب من حجّيته.

ولما كان مذهب من يقول بامامته الاقرار برسالة محمد بن عبد الله وعصمته وبجّيته على بن ابيطالب ابن عمه بعده ثم الحسن ثم الحسين الى أن ينتهى الامر الى صاحبه ثبت من ذلك رسالة محمد الامين صلوات الله عليه وآله وحجّية كلّ واحد من الائمة المعصومين في زمانه الى أن ينتهى الامر الى القائم المنتظر وثبت عند ذلك أنّ المذهب الحقّ فيما بين المذاهب مذهب الاثنى عشرية لا غيراذ هو الظاهر المعروف من الحجّة الحقّ في هذا الزمان ولو كان مذهبه غير ذلك لوجب عليه اظهاره و اعلانه واشهاده واعلامه، لئلا يفوت الغرض المطلوب من حجّية و لئلا يكون للناس على الله حجة¹ ولغير ذلك من الادلة التي اشرفنا اليها فيما قدّمنا.

فقد حصل بمعرفة حجة الزمان معرفة رسول الله صلى الله عليه وآله والاصياء بعده فلا ضرورة الى دليل وبرهان سوى صاحب العصر والزمان فهو الحجّة لنا والبرهان على ديننا وهو دليل الطاعة والتقوى وطريق التّعبد وسبيل الهدى.

فإن قيل أتك إنما اثبت الحجّة الناطق في كلّ زمان ليكون واسطة ظاهرة في طريق التّعبد و الهدى ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة لئلا يكون للناس على الله حجة و ليخلص الخلق عن الحيرة والإختلاف والإلتجاء الى الكتب الصّامته والقول فيها بالاراء و الاهواء وعن العمل فى الدين بالظنّ والتخمين لئلا يلزم الحرج والمرج والتخلّص من هذه الاحراج لا يمكن بغيبية الحجّة عن رعيته واختفائه من شيعته والذي اثبتت من الحجّة فى هذه الازمان غائب عنّا وعن جميع المكلفين لا يمكن مشاهدته بعيون الإبصار ولا المشافهة معه فى هذه الاعصار ولقد نشاهد اكثر من انتسب اليه ملتجئين الى الكتب الصّامته مختلفين بالاراء فى



١. در نسخه (مل): «لئلا يكون للناس على الله حجة» موجود نمى باشد.

غاية الاختلاف عاملين بالدين^١ بالظن والتخمين بل نراهم شاكين فى اصل الدين ودانين من غير يقين.

قيل: التلخص من تلك الاحراج ليس بظهور شخص الامام و جسمه بل انما هو بظهور شريعته و طريقته و لو بحججه و نوابه.

فان له عليه السلام نواباً و حكماً و حججاً من خواص شيعته مؤيدين من عنده ناطقين عن قبله يحفظهم التأييد عن القول بالهوى و بهم يحتج الامام عليه السلام على ساير الورى و يظهرهم شريعته و هدايته لانهم يعبرون عنه الى المكلفين و يدلونهم على مصالحهم و مفسدهم و ما به بقائهم و فى تركه فناءهم.

و هم العلماء الربانيون و الامناء المخلصون المقيمون على الكتب الحقة الامامية و العالمون بما فيها من العلوم الدينية و هم صفوته من شيعته الذين خصصهم بالكرامة و اصطفاهم و خصهم بالوساطة فيما بينه و بين رعيتهم و استرعاهم جعلهم ابواب علمه و اذنه.

و ايدهم من عنده اذ بهم بالحكمة و مخالفة الهوى و ايدهم بالعلم و الهدى فهم ابواب علمه و اذنه و اركان فيضه و فضله و محال ظهور امره و فعله و وجهه الذى يؤتى منه اليه، فان غاب الامام بجسمه و صورته من رعيتهم و شيعته لم يغيب عنهم بنوره و شريعته و ان احتجب عنهم بشخصه و هيئته لم يحتجب عنهم بحججه و نوابه و كيف احتجب عنهم من اراهم حججه و نوابه^٢ اظهر عليهم شريعته و طريقته و سثبت وجود حججه فى الخلق و نبين اوصافهم و طريق معرفتهم انشاء الله تعالى.

واما اختلاف اكثر من انتسب اليه من اهل الظاهر المفتونين بالدنيا و المحكومين تحت الطبيعة و الهوى و عملهم بالظن و التخمين و التجائم الى الكتب و اتباعهم الاهواء^٣ من غير بصيرة و يقين.

- فذلك لان اكثر الخلق عن الحق غافلون و عن المنهج مائلون و عن الهدى معرضون «يميلون مع كل ريح»^٤ و لا يشمأزون عن القبيح «لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا الى ركن و ثيق»^٥ «اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلاً»^١ «و قليل من عباد الله الشكور»^٢.

١. در نسخه (مل) و (ميج): «فى الدين» بدل از «بالدين».

٢. در نسخه (ميج): «كيف احتجب عنهم من اراهم حججه و نوابه» موجود نمى باشد.

٣. در نسخه (مل): «الهوى» بدل از «اهواء» مى باشد.

٤. حسن بن على ابن شعبه حرانى، تحف العقول، ص ١٧٠.

٥. همان، ص ١٧٠. (باندى اختلاف)



- وذلك لأن كل عزيز قليل وكلما كان اعز كان اقل هكذا جرى امر العالم كله كما هو ظاهر من اسناخ الموجودات واصناف الجماعات، فإن الجماد اكثر من التبات والتبات اكثر من الحيوان والحيوان اكثر من الانسان ومن الانسان ما سوى اهل اكتاب اكثر من اهل الكتاب ومن اهل الكتاب ما سوى اهل القرآن اكثر منهم ومن اهل القرآن ما سوى الأثنى عشرية اكثر منهم ومنهم اهل الكسب والتقليد من اهل الظاهر المفتونين بالدنيا اكثر من اهل البصيرة والتأيد من اهل الذكر الزاهدين في الدنيا والزاعجين الى الآخرة وهم اقل الأقلين إذا شهدوا لم يعرفوا وإذا غابوا لم يتفقوا.

فلا تنكر على اهل البصيرة والهدى بما تشهده من اختلاف اهل الجهل والهوى فإنهم عن الحق معرضون وعن الصراط لناكبون.
وأما معرفة حجج الامام عليه السلام:

فاعلم أولاً أن وجودهم واجب فيما بين الانام ايضاحاً للمحجة واتماماً للحجة عن قبل الامام عليه السلام وذلك إنما أثبتنا أن الله سبحانه حجة معصوماً غائباً عنا وعن سائر المكلفين لا يمكن مشاهدته بعيون الابصار ولا المشاهدة معه في هذه الاعصار لما في ذلك من الحكم والاسرار وكان ذلك الحجة راعياً على المكلفين استرعاها الله على غنمه ولا يصح عمل عامل من دون إذنه ثبت ان له حججاً من اشياعه يعبرون عنه الى المكلفين ويدلونهم على مصالحهم ومفاسدهم وما به بقاءهم وفي تركه فنائم قُتبت الأمور بالمعروف والتاهون عن المنكر عن الحجة القائم.

وثبت عند ذلك ان له معبرين وهم العلماء وصفوته من شيعته الذين أيدهم علماً وسددهم عملاً واسترعاهم أمر رعيته واحتج بهم عليهم ولولا ذلك لزم النقص في تدبيره و امرته وينافي ذلك عصمته وحجتيه لأن حجتيه^٣ مع غيبة نفسه أماتتم بنوابه وحججه وعصمته تقتضى أن لا يترك ما به تتم تربيته.

فإن وجودهم تمام ولايته عليه السلام وامرته وكمال هدايته ودلالته، فيجب وجود الحجج للامام عليه السلام في رعيته لئلا يكون للناس على الامام حجة ولأن القرآن كلام الله إذا كان محتاجاً الى قيم عالم بما فيه ليحفظه وبيته كيف يمكن أن لا يكون للأحاديث والأخبار كلام



١. اعراف: ١٧٩/٧.

٢. «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ» (سبأ: ٣٤/١٣)

٣. در نسخه (مع): «لأن حجتيه» موجود نمی باشد.

الائمة الأطهار قِيم عالم بمعانيها ليحفظها عن تأويل الجاهلين وبيئتها للموالين والمحبتين إذ لا ريب في أن القرآن اُمنع من التصرف فيه من ظاهر الأخبار فكما يجب على الله سبحانه حفظ كلامه بقيمه كل الإمام بالتسبة إلى كلامه.

ثم اعلم ثانياً أنهم يجب أن يكونوا كاملين ذوى بصيرة فى العلوم التى يحتاج اليها المكلفون وهى علم المعرفة، علم الاخلاق وعلم الشرعية اعنى طريقة التعبد أو متمكّين من ذلك بتأييد مولاهم لئلا يفوت الغرض المقصود من نصبهم ولئلا يكون للناس على الأمام عليه السلام حجة.

فإن ترك التأييد منه فى حججه نقص منه فى تربيته فذلك ينافى عصمته بل بتأييدهم تتم حجّيته ويكفى فى هذا المقام شهادة العقول بوجوب ذلك فى الحكمة مع ما نشاهد فى الآثار من أن ذوى الامرة والاعتدال يؤيدون نوابهم بالخلع والعطايا لإنتظام امورهم الدنيوية و استحكام معاشهم الاعتبارية.

فكيف بصاحب الامر الموكّل لاصلاح معاد الخلق وترويج الدين والشرعية فإنه احرى واليق لتأييد نوابه بالعلم والحكمة.

ثم اعلم ثالثاً أنهم يجب أن يكونوا مأمونين عن متابعة الهوى ومخالفة امر المولى محفوظين عن الخطاء والزلل فيما يبلغونه وبيئونه من طريق التعبد وكيفية العمل بتسديد مولاهم لئلا يضلوا فيضل الخلق بتبعيتهم ويزلوا فيزلوا كذلك، فإن ذلك ينافى حكمة الإمام عليه السلام عملاً و علماً وتام التربية وكمالها تشريعاً وتكويناً.

- ولأن ترك التسديد تفويض من الإمام الى من هو دونه، ولو جاز ذلك لما احتاج الى وجوده وكان يكفى منه من هو دونه.

- ولأن الحجية إنما تتم بذلك إذ بالأمانة يكمل الدين ويتم اليقين.

- ولأن الامام عليه السلام اجلّ واطهر من أن يجعل لنفسه حجة ثم يخليه وطبعه ولا يمدّه ولا يسدده وليكفى فى هذا المقام عبرة لاولى الافهام ما يشهد ويرى من احوال الأمراء والحكام وما يفعلون فى خلفائهم احكاماً للنظام واتقاناً للإنتظام؛ فإن فى ذلك عبرة لمن اعتبر وتبصرة لمن تبصّر.

ثم اعلم رابعاً أن حجة الامام إنما يعرف بكمال العقل إذ به تتحقّق الانسانية وكمال العقل يعرف بصفته اعنى الحكمة العلمية والعملية.

أما الحكمة العلمية فهى قوّة قدسية توصل الى الحق والصواب فى المعارف والعلوم وأما الحكمة العملية فهى ملكة ربّانية توصل الى الصّلاح والسّداد فى الاحوال والاعمال وأنما تعرف



الحكمة العلمية بكمال التصرف في العلوم الثلاثة التي أشرنا إليها سابقاً. ويعلم ذلك بإلزام كل طائفة من سائر اهل العلم والأديان والكفاية بما يحتاج إليه المكلفون من الإنس والجان ولكن ذلك إنما يكون آية المعرفة إذا تحصل بالتأييد ويعلم هذا بأن تكون قوة تصرفه في العلوم أكثر من هندسه سعيه واكتسابه واعظم من قدر تحصيله واسبابه إلا إذا انضم إلى ذلك الإخلاص من جانبه والتأييد من جانب مولاه فعند ذلك يعلم أن ذلك فضل الله إذ قد يحصل بالكسب والتحصيل.

ثم تصرف في العلوم بالتكلف والتحمل فيشبه الأمر على العوام فيحسبونه علماً وحكمةً وليس كذلك بل إنما هو مثل الصنعة من الصناعات إذا اجتهد فيها اهل الدنيا للدنيا وبلغوا غاية ما يمكن البلوغ إليه بالجهد والسعي.

إنما يعرف الفرق فيما بين المحقق والمتكلف بالعلم بالتأييد على نحو ما أشرنا إليه كما يعلم الموسر المرزوق من حيث لا يحتسب من المتمول المكتسب الجهد في الطلب وتعرف الحكمة العملية بكمال الإستقامة في العمل بما بيته من العلوم ويعلم ذلك بالملازمة والمخالطة والصحة المتأكدة بملاحظة طريقتيه وسيرته حتى يظهر حاله وسيرته.

وإنما يكون ذلك آية المعرفة مع الكفاية بما يحتاج إليه المكلفون من العلوم الثلاثة فإذا حصل العلم بحكومة العقل على النفس والهوى وامرته عليهما عملاً واكتساباً مع ما أشرنا إليه من الكفاية بما يحتاج إليه الناس من العلوم أو حصل العلم بسلطان العقل على الوهم والخيال وامرته عليهما علماً وادراكاً مع ما أشرنا إليه من العلم بالتأييد حصل العلم والمعرفة بالحكيم اللازم اتباعه.

خاتمة: في وجوب الرجوع إلى القيم والتسليم له علماً وعملاً

اعلم أن كل من نظر إلى هذا العالم وتدبر فيه رآه منقسماً على قسمين: الاجسام ذوات الطباع والارواح ذوى العقول ثم إذا تدبر في كل واحد منهما رأى أن الاجسام بطباعها حاكمة بلزوم رجوع كل جزء إلى كلة وكل فرع إلى اصله كما هو ظاهر مشهود في اجزاء العناصر والاركان فإن كل شيء يرجع إلى اصله وكل جزء يعود إلى كلة.

١. در نسخه (ميج): «الي» بدل از «اليه».

٢. در نسخه (مل) و (ميج): «نحو» بدل از «ثم».

٣. در نسخه (ميج): «علم» بدل از «يعلم».

٤. در نسخه (ميج): «للمتاكدة» بدل از «المتاكدة».

ورأى أن الأرواح بعقولها شاهدة بوجوب تبعية كل جزئى لكتيبة كما هو ظاهر مسلوک فى معاش اهل الدنيا وتدييرهم لأجلها ولا شبهة عند كل ذى مسكة فى أن اصل ما يتحقق به الإنسانية العقل بصفتيه اللتين بهما يكمل ويتم.

وهما الحكمتين اعنى العلمية والعملية فإذا تدبر الناظر وتأمل علم أن كتيبة الانسان الكامل عقلاً الحكيم علماً وعملاً فيعرف أن الواجب على كل عقل جزئى التبعية لكتيبة واللازم على كل ناقص الرجوع الى اصله وكله.

فالحجة من العقل أنما هو العقل الكامل التام وأنما التكليف على العقول الجزئية الرجوع الى الحجة الكامل عقلاً والتبعية له فى كل ما يعتقد ويدين علماً وعملاً فكل علم وطريقة ومعرفة وبصيرة أنما يتحقق بحجة الامام عليه السلام الذى هو كلى العوام وكلى حجاج الامام عليه السلام وكلى الأئمة الرسول صلى الله عليه وآله والحاكم على الرسل رب العالمين والى ربيك المنتهى^١».

وأنما الهدى هدى الله وأنما امرنا لنسلم لرب العالمين ثم أن التكليف بطاعة الله عين التكليف بطاعة القيم وتبعيته وذلك لأن التكليف بطاعة الله عين التكليف بطاعة رسوله، لأن طاعته طاعة الله وطاعة الله طاعته إذ لا طاعة لله من دون طاعة الرسول وكذلك طاعة الامام بالنسبة الى طاعة الرسول إذ لا طاعة للرسول من دون طاعة الامام عليه السلام.

وكذلك حجة الامام بالنسبة اليه فى زمان غيبته فإن طاعته طاعة الامام وطاعة الامام طاعته إذ لا طاعة للامام عليه السلام من دون طاعة حجته فى غيبته لعدم كفاية الصامت عن التاطق فإذا كانت طاعت الامام عليه السلام فى طاعته، فالرد عليه رد على مولاه والرد على مولاه رد على رسول الله صلى الله عليه وآله والرد عليه رد على الله وهو على حد الشرك بالله فكمال الدين وقام التعمه بوجوب التسليم للحجة بل الحجية له أنما تتم بذلك.

ولا شبهة فى أن مقتضى حجية الامام ومقتضى عصمته وحكمته وتامية امرته وجوب العمل بقول نائبه وبيانات حجته، بل مقتضى وحدة الله وحكمته وكمال ربوبيته ذلك، فظهر أن حجة الامام هو الحجة فى هذا الزمان على سائر الانام والدليل والبرهان على الدين ومعرفة الامام وهو طريق الطاعة والتقوى وسبيل المعرفة والهدى به يعرف الله ورسوله وكتبه وملائكته واوليائه وحججه وبه يعبد الله من يعبده ويشكره من يشكره.

١. نجم: ٤٢/٥٣.

٢. درنسخه (مل): «الرجعى» بدل از «المنتهى» آمده است.

إذا عرفت هذا، فاعلم أنّ لحجّة الامام اربعة مراتب لأنّه ظلّه عليه السّلام فكما أنّ للإمام اربعة مراتب من الابواب والمعاني والمقامات والبيان، فكذلك حججه الذين احتجّ بهم على سائر الانام.

فاعلم أنّ أدنى مراتبهم مرتبة الابواب لأنّهم ابواب علمه عليه السّلام وإذنه وهدايته و فيضه وفضله وعنايته ووسائط قبول الاعمال بل مصير كلّ الأمور اليه عليه السّلام ليكونوا شهداء على الناس كما أنّ الامام عليه السّلام شاهد عليهم والرّسول على الامة، ليحيى من حيّ عن بيتّه ويهلك من هلك عن بيتّه ثم مرتبة المعاني بمعنى أنّهم اركان كلّ حقّ وصدق ظهر منه عليه السّلام.

بل كلّ فيض وفضل لما ثبت من المطابقة فيما بين التشريع والتكوين، لأنّهم إذا كانوا ابواب فيضه وفضله للفتوحة للخلق من غيبه يكونون مظهرًا لأسماء افعاله ولو كانوا لمعانيه^٢ فهم علمه الذي وسع المكلفين وحكمه على ساير الخلق وخيرة الذي من به على جميع خلق ورحمته الواسعة وأيديه الجميله وعطاياه الجزيلة ويده العالية وعضده القويّة ولسانه التاطق وإذنه السمعيّة وحقّه الواجب وهكذا ويكفي في ذلك كلّ أنّه احتجّ بهم على الخلق وجعلهم حجّة له عليهم.^٣

فإذا عرفت أنّهم كذلك ظهر أنّ لا يجوز أخذ الهدى الآ منهم ولا العمل الآ بقولهم ولا التقليد ولا التسليم الآ لهم إذ لا يتحقّق الحقّ ولا الصدق الآ معهم، ثمّ مرتبة المقامات بمعنى أنّهم مقامات الامام عليه السّلام وعنواناته وآيات معرفته يعرفه بهم من عرفه لا تعطيل لهم في كلّ مكان يحتاج اليهم لئلا يكون للناس على الامام عليه السّلام حجّة.

لا فرق بينهم وبينه الآ أنّهم نوابه وشيعته طاعتهم طاعته ومعصيتهم معصيته وحبّهم حبّه و بغضهم بغضه ومعرفتهم معرفته ومعرفته معرفتهم وكذلك الاقرار والإنكار بالنسبة اليهم واليه ثمّ مرتبة الوجه والبيان بمعنى أنّهم وجه الامام عليه السّلام وقبلته، لأنّهم الوجه الذي يوتى منه الى الامام عليه السّلام والوجهة التي لا يجوز التوسّل من غيرها اليه بل الوجه الذي تجده أينما نريده وتتوجّه به اليهم فهم الوجه الظاهر من الامام الغائب والتور الباطن من المنكر العائب و أول المقاصد وآخر المطالب.

١. در نسخه (مل): «فيما» موجود نيست.

٢. در نسخه (مل) و (مج): «اركانا لمعانيه» بدل از «لوكانا لمعانيه» می باشد.

٣. در نسخه (مل): «عليهم» موجود نيست.

٤. در نسخه (مل): التوصل بدل از «التوسل».

ثمَّ أنّ الوجه الظاهر من الامام الغائب لا يبدّ من معرفته فى معرفة الوليِّ لأنَّ معرفة الغائب بالأسماء اللفظية وتعيينه بالاضافات التسيبية والتسبب الاعتبارية لا تفيد هداية فى الطاعة ولا بصيرة فى الولاية فلا يبدّ من معرفتهم فى معرفته بل معرفته بمعرفتهم بل معرفته بمعرفتهم ومعرفتهم معرفته لولا الامام عليه السّلام ما عرفوا ولولاهم ما عرف الامام عليه السّلام وقد مرّت الاشارة الى ذلك فى مرتبة المقامات فلقد ظهر كونهم عنوان معرفته عليه السّلام من أنّك بمعرفة تلك المراتب لهم تعرف مراتبه عليه السّلام بالتسبب الى الله تعالى .

والحمد لله العلى العظيم والاله العليم الحكيم الذى اقرّ بوجوده كلّ موجود وبجلاله كلّ محدود ومعدود وبوحدته كلّ معبود ومقصود وبحكّمته كلّ شاهد ومشهود استغفره من كلّ لذة بغير ذكره ومن كلّ راحة بغير انسه ومن كلّ سرور بغير قربه ومن كلّ شغل بغير طاعته ومن كلّ طاعة بغير طاعة حجّته .

اللهمّ احملنا فى سفن نجاتك ومتّعنا بلذيد مناجاتك واوردنا حياض حبّك واذقنا حلاوة ودك وقربك واجعل جهادنا فيك وهمّنا فى طاعتك واخلص نيّتنا فى معاملتك واخرج حبّ الدّنيا من قلوبنا كما فعلت بالصّالحين من صفوتك والابرار من خاصّتك برأفتك ورحمتك يا أرحم الرّاحمين .

وصلّ اللهمّ على خير برّيتك محمّد وآله سيّما الخلف القائم من عترته اللهمّ صلّ عليه وامنائهم القائمين بأمره فى غيبته وعجل فرجه وفرج شيعته وقد تمّ تأليفها بيد الفقير الى ربّه الكريم حسن بن عبد الرّحيم المراعى وتمّ تحريرها امسى اليوم الخامس من الاسبوع الرابع من الشّهر الحادى عشر من العام التاسع^٢ من العقد السادس من المائة الثالثة من الالف الثانى من الهجرة النبوية على مهاجرها الف سلام وثناء وتحيّة .

١. در نسخه (مل) و (ميج): «وتمّ تحريرها» موجود نمى باشد.

٢. در نسخه (مل) «فى عصر يوم الثانى من الاسبوع الثانى من الشّهر الحادى عشر من العامّ الثالث» بدل «امسى اليوم الخامس من الاسبوع الرابع من الشّهر الحادى عشر من العام التاسع» ودر نسخه (ميج): «ضحى اليوم الرابع من الاسبوع الرابع من الشّهر الثالث من العام الثانى» بدل از «امسى اليوم الخامس من الاسبوع الرابع من الشّهر الحادى عشر من العام التاسع».

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، ۱۳۷۸، الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهران، نشر: فرهنگ اسلامی، چ چهارم.
۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۶۳ق، تحف العقول، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، قم، ناشر: جامعه مدرسین، چ دوّم.
۵. ابن عربی، محیی الدین، ۱۹۹۴م، الفتوحات المکیه، بیروت، نشر: دار احیاء التراث العربی، چ دوّم.
۶. ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ه ق، «لسان العرب»، محقق / مصحح: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت، نشر دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع - دار صادر، چ سوم.
۷. جنید بن محمد النہاوندی البغدادی، ابوالقاسم، ۱۴۲۵ ق، رسائل جنید، محقق / مصحح: جمال رجب سیدی، دمشق، ناشر: دار اقرأ للطباعة والنشر والتوزیع، چ اوّل.
۸. جعفر بن محمد علیه السلام، ۱۴۰۰ ق، «مصباح الشریعة»، بیروت، نشر: اعلمی، چ اول.
۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، قرآن در کلام امام علی (علیه السلام)، محقق: سعید بند علی، قم، نشر: اسراء، چ چهارم.
۱۰. جهانبخش، جویا، ۱۳۹۰، راهنمای تصحیح متون، تهران، نشر: میراث مکتوب، چ سوم.
۱۱. جیلانی، محمد بن محمد، ۱۳۸۷، الذریعة الی حافظ الشریعة، محقق: محمد حسین درایتی، قم، نشر: دارالحديث، چ اوّل.
۱۲. حمیری، نشوان بن سعید، ۱۴۲۰ ه ق، شمس العلوم، محقق / مصحح: مطهر بن علی اریانی و عبدالله حسین بن عبدالله عمری، بیروت، نشر: دار الفکر، چ اوّل.
۱۳. زبیدی، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ ه ق، تاج العروس، محقق / مصحح: علی شیری، بیروت، نشر: دار الفکر، چ اوّل.
۱۴. شیرازی، محمد بن محمود، ۱۳۷۵، رسائل دهدار، تهران، نشر: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چ اوّل.

۱۵. طیار مراغی، محمود، میراث اسلامی ایران.
۱۶. عرب زاده، ابوالفضل، ۱۳۷۸، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی، قم، دارالقرآن الکریم.
۱۷. غزالی، محمد، ۱۴۲۶، إحياء علوم الدين، مصحح: عبد الرحيم بن حسين حافظ عراقی، بیروت، نشر: دارالکتاب العربی، چ اول.
۱۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ ه ق، بحار الأنوار، بیروت، نشر: دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
۱۹. نهاوندی البغدادی، الجنید بن محمد، ۱۴۲۵ ه ق، رسائل جنید، دمشق، نشر: دار اقرأ للطباعة والنشر والتوزيع، چ اول.
۲۰. پایگاه اطلاع رسانی: <http://www.aftabir.com>.

